

آیا آدم (ع) از اولوالعزم است؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

سؤالی مطرح شد که در ذهن بسیاری هست، ولی جواب آن در ذهن بسیاری نیست، اگر هم جایی باشد ما اطلاع نداریم و آن سؤال این بود که ما که مسلم می‌دانیم کتاباً و سنتاً که انبیاء اولوالعزم پنج نفرند از نوح تا خاتم‌النبیین (ص) و یکی از معانی ولایت عزم که بحث کردیم و حالا صحبت می‌کنیم و اشاره می‌کنیم این است که دارای شریعت مستقله باشد و خودش تابع شریعت پیغمبر دیگری نه در زمان خودش و نه در زمان گذشته نباشد، این یکی از معانی ولایت عزم است. این سؤال را درباره آدم (ع) پیاده می‌کنیم.

- [سؤال]

- بله، یکی این است. پنج جهت بود. اصولاً شریعت داشتن، اگر یک صاحب رسالتی شریعت مستقله‌ای داشته باشد که تابع شرع پیغمبر زمان خود یا زمان‌های گذشته نباشد، این یکی از معانی ولایت عزم است که «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^۱ که

۱. احقاف، آیه ۳۵.

مقداری بحث کردیم. پس راجع به آدم (ع) چه کنیم؟ اگر آدم رسول است و نبی نیست، اما ادريس به نص قرآن شريف نبی است؛ يعنى مقامش از رسالت عادى بالاتر است و به نص استغراقى قرآن صاحب كتاب است «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ»^۱ «النبیین» جمع محلى به لام است و برای استغراق است، تمام نبیین صاحب كتاب هستند و در قرآن شريف هشتاد مرتبه نبی ذکر شده، اما رسول خيلى بيشتتر حدود چهارصد مرتبه و اين مطلب را ما اثبات کردیم از نظر آیاتى از قرآن شريف که وحى داراى مراحل است، مرحله اولاى وحى احكامى حضرت اقدس حق سبحانه و تعالى نبوت است که بر حسب حديث: «فَنَبِيٌّ مُنْبِئٌ فِي نَفْسِهِ لَأَ يَعْدُو غَيْرَهُ»^۲ مرتبه دوم رسالت است که به آنچه بر او وحى مى شود، ارسال شده، به امت زيادى يا کمى. مرحله سوم نبوت است که مرحله رُفعت و عظمت در ميان رسل است. بعد نبوت هم مراحل دارد، مرحله بعدش مرحله ولايت عزم است و در مرحله ولايت عزم هم امام النبیین است و امام نسبت به کل اولوالعزمها که رسول الله (ص) هستند. اينها را اشاره کردم.

وقتی معنای ولايت عزم چند مورد داشت، یک مورد که همه می دانیم اين است که شريعت مسقله‌اى از طرف حق سبحانه و تعالى دارد و تابع شريعت قبل نیست، تابع شريعت پيغمبر زمان خودش نیست، بلکه بر خودش وحى مستقلى شده است. سؤال اينجا بود که آیا آدم تابع شريعت قبل بود؟ شريعت قبلى نیست. آدم اولين فردى است در اين نسل که خداوند خلق فرمود و از ذريه او و حوا همه انسانها را الى يوم القيامة. پس شريعت مستقلى بايد داشته باشد، چون نه در زمان ايشان ولّى عزمى بود که تابع شريعت او باشد و نه قبل از ايشان ولّى عزمى بود، پس بايد که وحى مستقل رسالتى درباره احكامى تکليفى بر ايشان وارد شده باشد و اين معنى ولايت عزم است. یک بُعد بسيار مهم - گرچه ابعاد ديگرى هم دارد - ولايت عزم اين است که اين پيغمبر شريعت مسقله‌اى بر او وحى شده، نه تابع پيغمبر زمان خود است و نه تابع پيغمبر زمان قبل، در اينجا چه کنیم؟ اينجا يا اولوالعزم من الرسل شش تا خواهند بود يا به طريق اولى هفت تا خواهند بود. پنج تا را که می شناسيم و ششمى آدم خواهد بود و از آدم بالاتر بين آدم و نوح جناب ادريس خواهد بود. قرآن دارد: «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^۳ پس بر حضرت ادريس هم حتماً بايد كتاب وحى نازل شده باشد و استقلال هم داشته

۱. آل عمران، آیه ۸۱.

۲. الإختصاص، ص ۲۲.

۳. مريم، آیات ۵۶ و ۵۷.

باشد که اگر بخواهید بگویید استقلال ندارد، باید بگویید که ادیسی که مقامش از آدم (ع) خیلی بالاتر بود، باید تابع شریعت آدم باشد که نیست، پس شش یا هفت تا اولوالعزم من الرسل خواهند بود.

مطلبی که امروز باید عرض کنیم برای مقدمات پاسخ از این سؤال که نباید پاسخ را از خودمان دربیاوریم، این غلط است. خود قرآن کریم «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است و مهم‌ترین اشیاء مقام رسالت است، مخصوصاً از نظر عدد اولوالعزم من الرسل و از نظر تعدد شرایع، علت تعدد شرایع که اینها مورد بحث است. نقطه اولایی که در بحث داریم این باید باشد که اصولاً آدم رسول بود یا نه؟ عرض کردیم به چند جهت بله، جهت اول ادله عامه فطریه و عقلیه و قرآنی که عرض کردیم که مکلفان حتماً باید از طرف خداوند متعال به آنها وحی احکامی برسد، «لَسَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ»^۲ و الا حجت خواهد بود. پس از آن فرد اول که آدم صلی الله (ع) است الی یوم القیامة حتماً باید نبوتی در کار باشد؛ چون احکام فطریه و احکام عقلیه طبعاً کافی و وافی نیست که تفصیل این را عرض کردیم.

پس من جهة عامة حتماً باید از زمان اولین انسان که آدم (ع) است، اولین انسان این نسل، حتماً باید رسالت احکامی باشد. دوم: درست است که در قرآن شریف نسبت به آدم «ارسلناه» نداریم، «رسول» نداریم، «من الرسل» نداریم، و لکن تعبیرات دیگری داریم که از آنها استفاده می‌شود که ایشان رسول هستند، ولو در مقام پایین رسالت باشند. یکی از جهات این است که اگر چنانچه آدم (ع) رسول نباشد، پس چه کسی رسول است؟ حوا رسول است؟ فرزندان ایشان رسول هستند؟ غیر از آدم و حوا و فرزندان ایشان در آن نقطه اولی، قبل از اینکه فرزندان آمدند «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»^۴ این دو آیه می‌فرمایند که بعد از هبوط حتماً باید هدای ربانی بیاید. این هدایت ربانی که باید بیاید قبلاً نبوده، هدایت ربانی که قبلاً در فطرت انسان‌ها بوده است، در عقل انسان‌ها بوده است، آن کافی نیست. اگر آن کافی بود «يَأْتِيَنَّكُمْ» نمی‌فرمود، اگر «يَأْتِيَنَّكُمْ» نبود که ما که می‌دانیم هدایت عقل صددرصد نیست، هدایت فطرت صددرصد نیست. این دو پیغمبر درونی، رهبر برونی لازم

۱. نحل، آیه ۸۹.

۲. نساء، آیه ۱۶۵.

۳. بقره، آیه ۳۸.

۴. طه، آیه ۱۲۳.

دارند، این‌ها پیام ربانی در بُعد فطری و در بُعد عقلی دارند، اما کافی از برای احتیاجات انسان‌ها در عالم تکلیف نیست. پس «فُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»^۱ همه شما بروید، آدم و حوا و جمیعاً هم فرمود «اهْبِطُوا» چون شیطان هم باید برود پایین و از آن بالا بیرونش کردند. شیطان و بچه‌هایش «فُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» از چه زمانی؟ از همان آن، چرا؟ «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» پس باید آدم حامل رسالت باشد. البته این سؤال پیش می‌آید که بعداً باید صحبت کنیم در تنزیه انبیاء که چطور آدمی که برحسب آیه مبارکه طه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^۲ چطور شخص گناهکار پیغمبر شد؟ بعد صحبت خواهیم کرد که این پیغمبری بعد بوده، قبلاً نبوده «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَاهُ»^۳ که در بحث تنزیه انبیاء باید که صحبت کنیم، به ترتیبی که خواهد آمد.

پس باید آدم طبق این دو آیه و آیات دیگر حتماً باید صاحب رسالت باشد. ثم در قرآن شریف از مقام عصمت دو تعبیر خیلی روشن صددرصد عام داریم: «اصطفاء، اجتباء». در قرآن شریف «اصطفاء» نسبت به غیر معصوم اصلاً نیست، یا این معصوم رسول است، نبی است یا اینکه نه، چون ختم وحی شده است، این که «اصطفاء» شده است، رسول نیست، اما معصوم است، این فقط بعد از خاتم النبیین (ص) است «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ»^۴ این آیه بعد از این است که خداوند می‌فرماید که ما قرآن را بر تو نازل کردیم «أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ». «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» اصطفاء است. اصطفاء چه کسی؟ کسانی باید بعد از پیغمبر بزرگوار باشند که وارث خاص کتاب باشند که همان‌طور که کتاب بالوحی و سنت بالوحی بر پیغمبر بزرگوار وارد شد، اینها هم تمام آنچه که پیغمبر از خدا گرفته بگیرند. میراث خاص است.

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» اینجا تقسیم می‌کند «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» اینکه «اصْطَفَيْنَا» نیست «وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» باز هم «اصْطَفَيْنَا» نیست. «وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» این است. پس دو تعبیر است: یکی «اصْطَفَيْنَا» و یکی «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»، چرا «اصْطَفَيْنَا»؟ چون «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» اند. الخیرات هم جمع محلی به لام

۱. بقره، آیه ۳۸.

۲. طه، آیه ۱۲۱.

۳. همان، آیه ۱۲۲.

۴. فاطر، آیه ۳۲.

است در تمام خیرات درونی و برونی، عقلی و فکری و تقوایی و عقیدتی و علمی و عملی، بر تمام کسانی که در زمان دعوتِ اینها بودند مقدم است، مگر رسالت جز این است؟ رسالتی که حتمیت دارد باید بر آن فرد درجه اول که خداوند می‌فرماید «سابقُ بِالْخَيْرَاتِ» باشد. ولی چون بعد از پیغمبر بزرگوار ما رسالتی نیست، این عصمت منهای رسالت است. اما این نکته را توجه کنید، قبل از پیغمبر بزرگوار اسلام اگر عصمتی هست، حتماً رسالت است، عصمت بدون رسالت نداریم. خلفای انبیاء همه رسل بودند، جناب لوط که برادرزاده یا خواهرزاده -تردید از من است- ابراهیم (ع) بود، ابراهیم شیخ‌الانبیاء (ع) که دارای مقام امامت نسبت به گروهی از انبیاء غیر اولوالعزم بود، لوط هم در زمان او پیغمبر بود، خلیفه بود، اما پیغمبر بود. جناب سلیمان و جناب داود و انبیاء دیگر که اینها انبیاء شریعت تورات‌اند، اینها خلیفه موسی (ع) هستند. همان وحی‌ای که بر موسی نازل شد برای اینها هم نازل شد؛ باید نازل بشود به چند جهت: یکی اینکه چون تورات را بالا و پایین کردند و خراب کردند، در این حالت باید وحی جدید بشود که آنچه خراب شده ترمیم شود.

- [سؤال]

- عصمت. اصطفاء یکی اجتناب است و یکی اصطفاء است، این مساوی است قطعاً با مقام عصمت.

- عصمت هم مستلزم رسالت است؟

- عصمت وقتی که رسالت تمام نشده، رسالت است، اگر تمام شود چیست؟ ما دون رسالت که امامت معصوم است.

- در زمان حضرت مریم که رسالت تمام نشده بود، چه بود؟

- حضرت مریم عصمت دارد، ولیکن رسالت ندارد، چرا؟ برای اینکه در دو آیه قرآن شریف داریم که رسالت فقط برای رجال است و این را قبلاً بحث کردیم، این استثناء به حساب خود آیات است. بحث بسیار عریق و دقیق است و چون جوابی در کتاب‌ها پیدا نمی‌کنیم، باید خودمان فکر کنیم.

- [سؤال]

- اگر فرض کنیم که خود زهرا (س) الآن تشریف داشتند ما از چه کسی تقلید می‌کردیم؟ از آقای خوئی و گلپایگانی تقلید می‌کردیم یا از حضرت زهرا (س)؟ شکی

نیست. در باب اجتهاد و تقلید این بحث را داریم که اصلاً در مجتهد بودن و مرجع بودن مرد بودن شرط نیست، آن در رسالت است و مطلب دیگری است که نباید قاطی کرد.

این آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۴﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^۱ پس آدم «اصطفی» یمن چه کسانی؟ «اصطفی» «طلب التصفیة» است، نه اینکه مثلاً می‌گردند و کسی را پیدا می‌کنند، نه، کسی باید «اصفی المکلفین» باشد در بُعد عصمت بشری، در بُعد عصمت بشری پاک‌ترین، صاف‌ترین، عارف‌ترین، باتقواترین، زاهدترین کل مکلفین باشد، حالا مکلفین یکی یا دوتا یا هر تعدادی باشند. بعد «اصطفی» یعنی خدا هم عصمت ربانی به او می‌دهد، عصمت بشری کافی نیست، چون عصمت بشری کند است. عصمت بشری مثلاً راجع به یوسف (ع)، یوسف (ع) عصمت بشری داشت، عصمت الهی که رسالت هم بود داشت، ولیکن عصمت ثالثه که عصمت علی طول الخط الدائم است، ملحق شد. «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۲ جایی بود که عصمت کند بود، اینجا برهان رب است که «وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتُلْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً»^۳ خدا به پیغمبر همه چیز داده، ولی طوری به او نداده که بی‌نیاز بشود. در آن جایی که خیلی جای بزنگاه است و تمام وسائل ناپاکی هجوم می‌کند، در اینجا عصمت بشری کند است. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ» پس حضرت آدم «مصطفی» است، کس دیگری که نبود. پس آدم بر حوا و بر هر کس که بوده «اصطفاء» شده، در آنجا هم «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى» هدای الهی بر چه کسی نازل می‌شود؟ بر کسی که اصفی الاشخاص است.

دوم: آیه مبارکه طه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿۳۵﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ ﴿۳۶﴾ اجْتَبَاهُ، جَبَّ، جَبَّ يَعْنِي كندن میوه، میوه را اگر به‌جا بکنند و به‌جا مصرف کنند می‌گویند «جبی» اگر خیلی به‌جا باشد، خیلی عالی باشد هیچ‌گیری نداشته باشد، نه گیر داخلی و نه گیر خارجی، «اجتباء» است از باب افتعال. «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» پس چگونه «اجْتَبَاهُ»؟ قدم اول: «فَتَابَ عَلَيْهِ»؛ قدم سوم: «وَ هَدَى» «هدی» چیست؟ هدی بعد از اجتباء است، البته ترتیب خلاف ترتیب نیست، فلانی چطور شد اعلم شد؟ چون چنین شد و چنان شد، این مربوط به قبل است، ولی چطور شد اعلم شد را می‌گویند. اینجا هم «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» چطور؟ این که عصیان

۱. آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

۲. یوسف، آیه ۲۴.

۳. اسراء، آیه ۷۴.

۴. طه، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

کرد «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» عصیان است، غوایت است و... ولیکن «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ»، چه زمانی؟ «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»^۱ بعد از اینکه از آن کره خاص هبوط شد به زمین «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» الی آخر.

پس «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» رب العالمین نیست، ربوبیت خاصه است. رب العالمین ربوبیت خاصه نیست، ما هم مربوب رب العالمین هستیم، ولیکن به ما وحی نمی‌شود، اما این «رَبُّهُ» ربوبیت خاصه‌ای که انسان اولی که بناست رسول باشد برای سایر انسان‌ها تا زمانی که ایشان تشریف دارند، این ربّ اوست. «ثُمَّ اجْتَبَاهُ» پس اجتباء، اصطفا. لزومی ندارد که «او وحی الیه»، این هم وحی است دیگر. خدا حتی وقتی که آدم قبل از هبوط به زمین بود با او صحبت کرد، حالا آن وحی بعد رسالتی نداشت، چون آنجا رسول نبود، اما اینجا هدایت است، اصطفا هست، اجتباء هست... پس رسالت آدم (ع) مسلم است. به حرف اول برگردیم؛ آدم رسول، مصطفی، مجتبی، بعد از نزول الی الارض، بعد از توبه «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»^۲ با تمام شرایط و خصوصیات پاک پاک، حالا که می‌خواهد رسول شود، دیگر معصوم است، حالا که می‌خواهد رسول شود دیگر گناه ندارد، گناه برطرف شده است. آن بحثی است که در باب تنزیه الانبیاء باید صحبت کنیم که در ذهن کل این است که عصیان آدم ترک اولی است، خیر، عصیان آدم عصیان است، منتها عصیان کوچک است، ترک اولی نیست. حالا جواب چیست؟ جناب آدم رسول، باید شریعت داشته باشد، جناب ادريس از او بزرگتر، چون نبی است، راجع به آدم رسول هم نداریم، فقط ثابت است که یک وحی شریعت داشته، ولی راجع به ادريس (ع) «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^۳ پس این دو نفر باید دارای شریعت باشد. پس اگر معنای ولایت عزم این است که باید دارای شریعت مستقله باشد، پس هفت تا فعلاً صاحب شریعت مستقله داریم، چه جوابی داریم؟ چند احتمال در اینجا داده می‌شود. من احتمالات را عرض می‌کنم، نقل هم نیست.

یک احتمال را من در تفسیر نوشتم که در سوره نوح مراجعه کنید، آن احتمال این است که وحی شریعت بعد العقل و الفطرة دارای دو مرحله است: یک مرحله، مرحله سلبی است و یک مرحله ایجابی. چون فرودگاه شریعت‌ها و رسالت‌ها عقل است، اگر عقل نباشد که رسالت برای چه می‌آید؟ و لذا کسی که مجنون است هیچ. این فرودگاه

۱. بقره، آیه ۳۸.

۲. توبه، آیه ۱۱۸.

۳. مریم، آیات ۵۶ و ۵۷.

شریعت‌ها و رسالت‌ها عقل است بر محور اینکه دریافت از فطرت می‌کند «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ این عقل که نزول پیدا کرده طوری که می‌تواند احکام فطرت را بگیرد و تمام کتاب‌های آسمانی ذکر می‌کند، متذکر می‌کند ما را به آن حقیقت‌های اصلیه‌ای که در فطرت هست و در توان عقل هست که آن حقیقت‌ها را می‌گیرد. ما حرف اول را که زدیم در تفسیر نوشتیم، ولی حالا قبول ندارم و آن را تبلور می‌دهیم این است که این وحی رسالتی که بر آدم (ع) شد، برای خود و دیگران این اولین قدم وحی بود، سلبی بود؛ یعنی تمام آن پرده‌ها و غبارهایی که روی فطرت است، روی عقل است و روی تشخیص است، خداوند از آدم برد، عقل دیگر در بُعد عقلانی اشتباه نمی‌کند، فطرت در بُعد فطری اشتباه نمی‌کند «انارة العقل مکسوف بطوع الهوی» اینجا «طوع الهوی» نیست، طوع الهوی ملازم، طوع الهوی بیرون، تمام هوی‌ها و انحرافات که معمولاً هست و می‌شود و می‌تواند متوجه فطرت و عقل بشود، خداوند برد. این بُعد سلبی است. چون اصولاً در تطهیر کردن دو بُعد شرط است: اول زمینه را آماده کنید، این حوضی که می‌خواهید آب صاف بریزید باید لجن برود، بو برود، چرک برود، بعد آب صاف بریزید. بُعد سلب و ایجاب، توحید هم همین‌طور است «لا اله الا الله» اصلاً هیچ الهی نداریم، اله زیاد بود دیگر، الهه زمین، الهه آسمان، الهه‌های درونی و برونی. اول «لا اله»، بعد «الا الله». اول سلب است، بعد ایجاب. در بُعد رسالت هم که قدم اول نبوت و بالاتر است، اول سلب، یعنی تمام غشاوت‌ها و غبارهایی که بر روی عقل آدم و بر روی فطرت اوست برود، یعنی آن غشاوتی که در جنت بود آن را برطرف کرد، چون آنجا «عصی آدم» گمراه شد، اشتباه کرد، کاری کرد خداوند که این عصمت در بُعد سلبی در آدم ایجاد شد، آن هم بعد از اینکه «تابَ عَلَيْهِ». این را ما در تفسیر نوشتیم و به این حساب جواب داده می‌شود که بله، آدم مأمور به شریعت مستقله‌ای بود، ولی تفصیلی نبود، احکام خاصه نبود، چگونه نماز بخوان نبود، چگونه روزه بگیر نبود، چگونه معاشرت کن نبود، این چگونگی‌ها نبود. اصل شناخت خداوند و لزوم عبادت و طاعت خداوند که اصل دین هم همین است، چون «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ»^۲ چندتا است. این چندتا راه‌هایی است به سوی دین، دین یکی است و شرایع متعدد است. رودخانه یکی است ولی جوی‌های مختلف باز کردند، بعضی وسیع‌تر است، بعضی

۱. روم، آیه ۳۰.

۲. شوری، آیه ۱۳.

کوتاه‌تر است، بعضی کوچک‌تر است، بعضی زود خشک می‌شود، بعضی همیشه هست. البته این آیه هم باید بحث بشود.

جناب آدم (ع) مأمور به اصل دین بود، آن هم در بُعد شریعت نه، در بُعد دینی که رنگ خاص دارد که چگونه نماز بخوان نه، بلکه در بُعد سلب آن غبارهایی که روی فطرت و روی عقل حاصل می‌شود. ما این را عرض کردیم، این منافات با این ندارد که ولیّ عزم هم نیست، چون ولیّ عزم کسی است که دارای شریعت مستقله باشد، بدون شریعت که نیست. ایجاب نیست.

- حضرت آدم نماز نداشتند؟

- داشتند، منتها در این تعبیر صورت خاصی نداشته، نماز داشته، ولی توجه به حق به هر صورتی که بوده یا فرض کنید روزه، نخوردن و نیاشامیدن و... هر چه، این حرف اولی است که ما عرض می‌کردیم و حالا جواب می‌دهم، این حرف قبول نیست، چرا؟ برای اینکه این جهت سلبی رسالت آمد، اگر ایجابی نیاید فایده آن چیست؟ ایجابی چه کار می‌کند؟ ایجابی می‌گوید بله، عبادت لازم است و این طور است، روزه لازم است و این طور، حج لازم است و این طور. همان طور که اصل را فطرت قبول دارد و اگر حجب فطرت و عقل برطرف شد، این عقل قوی‌تر می‌شود، اما چگونه؟ «انی ارید ان اطاع کما ارید» همان طور که خدا می‌خواهد ما او را پرستش کنیم نه آن طور که خودمان می‌خواهیم. پس این گمراهی است که خداوند بگوید تو عبادت بکن و نگویید چگونه، اگر اصلاً نگویید عبادت کن، این گمراهی دو بُعدی است. اگر بگوید مرا عبادت کن که تأیید آن حکم عقل و فطرت است، ولی نگویید چگونه، باز گمراهی است، باز «لِئَلَّا یَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^۱ این قائم است. بنابراین این حرف را ما نمی‌توانیم قبول کنیم، البته حرفی است که اگر حرف‌های دیگری در کار نباشد که بالاتر است، چاره‌ای جز این نیست، می‌گوییم این حداقل است. این را نمی‌توانیم قبول کنیم.

مطلب دوم: خیر، بُعد ایجابی دارد؛ یعنی خداوند در بُعد اول که بُعد سلبی است و قدم اول وحی و رسالت است، این کار را کرد و بعد گفت چگونه نماز بخوان. اینجا اگر کسی اشکال کند و بگوید اگر این طور است که شریعت شد دیگر، این شریعت فقط عقل نیست، ما یک شریعت عقل بعد الوحی داریم، این به درد می‌خورد و الا عقل قبل الوحی و

۱. نساء، آیه ۱۶۵.

فطرت قبل الوحی کافی نیست. شریعت عقل بعد الوحی که عقل را تصفیه کند، این کافی نیست، پس چه کافی است؟ شریعت عقل بعد الوحی که جنبه سلبی آمد جنبه ایجابی هم بیاید؛ این طور انجام بده. می‌گوییم اگر جواب این است، پس این هم ولی عزم است. کسی این طور بگوید که در این جهت ایجابی سه احتمال در کار است: احتمال اول این است که بله، خداوند مقرر فرمود اصل دین را، شریعت نه، اصل مطلب را داده ولی رنگ نداده، طاعت الله بی‌رنگی که قابل تغییر است، قابل اختلاف است، قابل عوض شدن است. آب رودخانه فرات بدون اینکه فلان جوی خاص، فلان هندسه خاص باشد، این آب است. در اینجا هم از آیات مقدساتی استفاده می‌کنیم که دین خداوند یکی است، اما شرایع متعدد است. آن دین یکی را خداوند به آدم از نظر وحی ایجابی داد، این‌طور عبادت عبادت کن، «این‌طور» عوض نشد. مثلاً در آیات مقدسات قرآن راجع به مریم (س) و راجع به شریعت تورات و اینها ما رکوع و سجود داریم، «یا مَرِیْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۱ سجود بوده، رکوع بوده، محور نمازهای ما مگر رکوع و سجود نیست؟ ایستادن که همه می‌ایستند، مسیحی‌ها هم می‌ایستند. ولی این‌ها رکوع و سجود را ترک کردند، پس کیفیت بوده، رکوع بوده، سجود بوده، راجع به آدم داریم: «اسْجُدُوا لِآدَمَ»^۲ چه بود؟ سجده مطلبی بود که به‌عنوان عبادت در کار بود، منتها در این «اسْجُدُوا» آدم معبود نبوده، بلکه خدا معبود بوده و سجده شکر بوده برای احترام آدم. سجده بوده، رکوع بوده و محور اصلی اصل العبادات که صلاة است، عبارت است از رکوع و سجود و رکوع و سجود عوض هم نمی‌شود. رکوع، رکوع است، سجود، سجود است. منتها ذکر فرق کند، وقت فرض کند. پس آن اصل دین به آدم (ع) نازل شده باشد که این مرحله دوم وحی است.

کسی بگوید که این مقدار هم کافی نیست، به‌خاطر اینکه زمانی که اصل دین می‌آید، شما رکوع و سجود پیدا کردید، حج پیدا نکردید، عبادات دیگر پیدا نکردید، وانگهی رکوع و سجود هم وقتی ذکرش عوض شد، مقدارش عوض شد، مدتش عوض شد، هندسه رکوع و سجود عوض شد، باز این اصل عوض شده است. حرف دیگری که بنده خودم تا کنون پسندیدم و روی این پافشاری دارم این است که قبول داریم دین واحد است. «یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ * وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ

۱. آل عمران، آیه ۴۳.

۲. بقره، آیه ۳۴.

أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ^۱ امت واحده است، رسالت واحد است، خدا واحد است، در شرایع؟ نه، در دین. اصل طاعة الله «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^۲، اصل «لَا تَزَن»^۳، در این اصل، منتها رنگ‌های گوناگونی در پنج شریعت یا فرض کنید بیشتر از پنج شریعت پیدا کرده، حرفی که ما می‌توانیم استوار روی آن بایستیم و منافات با هیچ جایی ندارد این است که خداوند متعال در احکام باید و نباید دو بُعد داده، البته بُعد اول ثابت و بُعد دوم حالت‌های مختلف. دو بُعد است: یکی واجب‌ها و حرام‌هایی که در اصول عقاید است و در فروع احکام اصلاً عوض نشده و نمی‌شود. یک واجباتی است که اصلاً نمی‌شود عوض شود، محرّماتی است که هیچ‌وقت نمی‌شود عوض شود، ولی بعضی واجبات وقتی است، واجبات ابتلائی است، واجبات امتحانی است، همچنین محرّمات در شریعت تورات زیاد داریم «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ»^۴ چرا؟ «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ»^۵ این برای گوشمالی دادن است. شما گوسفند و گاو که می‌کشید، به جای دنبه و گوشت‌های خوبش، استخوان و پیه و اینطور چیزها را بخورید، این می‌خواهد عذاب بدهد، این یک حکمی نیست که الی یوم القيامة دوام داشته باشد و لذا وقتی حضرت مسیح تشریف آوردند «وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۶ بعضی از چیزهایی که بر شما حرام شده بود، اصلاً حلال است، ولی خداوند حرام کرده بود «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ» چون ظلم کردند جزا می‌دهد، ولی مدت دارد. اگر بخواهدن کسی را تأدیب کنند، الی یوم القيامة که نیست، یک مدتی تأدیب می‌کنند بعد وضعش آزاد می‌شود.

پس بعضی از واجبات هست که از آغاز تکلیف تا انتهای تکلیف هست و عوض بشو نیست و بعضی از محرّمات هست که از آغاز تکلیف تا آخر تکلیف هست، شکل خاص دارد. زنا کردن وضع خاص دارد، شرک بالله تمام اقسام شرک بالله را شامل است، توحید بالله تمام اقسام توحید را مشمول است، یا شکل خاص دارد یا اگر شکل ندارد که معلوم است. واجبات ثابتة لا تتغیر و محرّمات ثابتة لا تتغیر، می‌گوییم این را خدا به آدم داد. ولی واجباتی که می‌آید و می‌رود و عوض می‌شود یا عقوبت است یا امتحان است، ابتلاء است، این بُعد دوم است. یک واجبات و محرّمات داریم که این‌ها همیشگی نیست، اصل

۱. مؤمنون، آیات ۵۱ و ۵۲.

۲. نساء، آیه ۳۶.

۳. انعام، آیه ۱۴۶.

۴. همان.

۵. آل عمران، آیه ۵۰.

واجبات و محرّمات معلوم است، ولکن واجباتی است که عوض می‌شود. یک موقعی به طرف بیت‌المقدس نماز بخوانید بعد به طرف کعبه، البته اصل طرف کعبه است، ولی امتحانی، یک هفده ماهی تقریباً بین مکه و مدینه، به طرف بیت‌المقدس علی خلاف ما اشتهر، که ما اشتهر این است که پیغمبر بزرگوار در مکه فقط به طرف بیت‌المقدس نماز خواند، خیر، وقتی به مدینه تشریف آوردند چند ماهی امتحانی به طرف بیت‌المقدس «وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ»^۱ این ابتلائی است، عقوبتی نیست.

پس احکام طبقه دوم که قابل تغییر است، در چند حالت قابل تغییر است:

۱- تعذیب کردن و جزا دادن مثل قضیه یهود؛

۲- تعذیب نیست، امتحان است، اصلاً تمام احکام خدا امتحان است.

«لِيُنَلِّوْكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۲ که در آیه مائده است که بحث مستقلی دارد که چرا خداوند چند شریعت فرستاده است. از طرفی ثابت است که انبیاء اولوالعزم پنج نفرند، از طرفی باز هم بر حسب آیات ثابت است که جناب آدم دارای شریعت بود، پس جمعش چه می‌شود؟ جمعش این است که حضرت آدم دارای شریعتی بود که آن شریعت ولایت عزم نیست، ولایت عزم مطلب دیگری است که از آیات خواهیم خواند. دارای ولایت عزمی نیست که خداوند در آیه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرَّسُولِ»^۳ فرموده است. آدم (ع) دارای شریعتی بود که اصول و ارکان دین، آنجایی که شکل دارد، با شکل، آنجایی که ندارد، بدون شکل، ولکن تفریعات، ابتلائات، امتحانات، تعذیبات و ... نوبتش نرسیده است، هنوز وقتش نیست. این گام اول است. در قدم اول که نمی‌شود امتحان کرد، باید اول کمی یاد بگیرد. قدم اول تکلیف است، جای عقوبت کردن، جای امتحان کردن و ابتلا کردن نیست، اصل شریعت را بیان کرده است. این جواب سوم. جواب چهارم: جواب چهارم کامل‌تر است و آن این است که ما در آیه اولوالعزم و در معانی اولوالعزم چیزهایی که فهمیدیم منافات با شریعت فرعیه هم ندارد، یعنی بر آدم شریعتی نازل شد، مناسب با زمان خودش، فروع هم داشت، هم واجبات و محرّمات

۱. بقره، آیه ۱۴۳.

۲. مائده، آیه ۴۸.

۳. احقاف، آیه ۳۵.

اصلی و هم واجبات و محرمات فرعی فرض کنید، اگر ثابت شد که واجبات و محرمات فرعی هم داشته، این منافات با ولایت عزم اصلاً ندارد، این را دوباره فکر کنید.

من در جلد ۲۷ الفرقان، صفحه ۷۴ یادداشت کردم که معنی ولایت عزم چیست؟ چند معنا در لغت دارد. «ثم العزم هو الثبات و الجد و الفرض و الصبر و الحزم» توضیحش برحسب روایات است: «أن سبقوا الأنبياء في إقرارهم بالله» چه کسانی هستند؟ این پنج نفر. «سبقوا» چه کسی را؟ یعنی بر تمام اصحاب وحی چه نبیء باشند، چه رسول باشند، چه نبی باشند، چون انبیاء هم فرق دارند، انبیاء هم که حدود ۱۱۳ نبی داریم، چون ۱۱۳ کتاب هست. از این ۱۱۳ نبی، پنج نفر آنها اولوالعزم اند و در اولوالعزم هم یکی از آنها بر همه مقدم است که خاتم النبیین است. این «سبقوا الأنبياء» نگفت «سبقوا الرسل»، یعنی در مرحله سوم که نبوت است، اول نبوت است؛ خبر، بعد رسالت است که باید تبلیغ کند، بعد تبلور در رسالت است که در بین مجتهدین اعلم. در مرتبه سوم «سبقوا الأنبياء في إقرارهم بالله» اقرار فطری، اقرار عقلی، در وقت نبوت، بر تمام تقدم داشتند و این سبقت زمانی نیست، کما اینکه «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱ این اولیت در چیست؟ پیغمبر بزرگوار اول العابدین بود در وجود خارجی؟ ایشان که بعد متولد شدند، بعد نبی شدند. این اولیت در مقام است، یعنی مقام عبودیت رسول الله (ص) آنقدر بالاست که بر تمام کروبیین، بر تمام جن و انس، بر تمام خلأقی که مکلفند در طول و عرض عالم و عرض زمان و طول زمین مقدم است، این سبقت زمانی نیست، بلکه سبقت مکانتی از نظر مقام است. اینجا هم «سبقوا الأنبياء» یعنی شما نوح را حساب کنید بر کل انبیاء قبل از زمان خود تا ابراهیم. ابراهیم بر کل، موسی بر کل، عیسی بر کل، خاتم النبیین نه تنها بر کل زمان خود الی یوم القيامة، بلکه بر کل زمان قبل از خود و زمان خود الی یوم القيامة «سبق» که این در بالاترین قله طهارت و عصمت است. اینها پنج نفرند دیگر، آدم این طور نبود. پس یکی از معانی اولوالعزم در آدم نیست. «سبقوا الأنبياء في إقرارهم بالله».

دوم: «و ثباتهم دون تفلت في الدعوة إلى الله» مثلاً فرض کنید که جناب یونس این ثبات را نداشت «وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا»^۲ با آن توضیحاتی که باید بعداً عرض کنیم و قبلاً هم اشاره کردیم. این ثبات را آدم نداشت، آدم قبل از اینکه نزول در زمین کند، ثبات

۱. زخرف، آیه ۸۱.

۲. انبیاء، آیه ۸۷.

بر آن وعده خداوند «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۱ آن عزم را نداشت، به نص این آیه از اولوالعزم نیست، این عزم را ندارد؛ یعنی عزم در اینکه هیچ وقت طاعت شیطان ولو در کوچکترین گناه نداشته باشد نبود، ولی انبیاء دارند. یعنی انبیاء از وقتی که متولد شدند تا وقتی که وفات کردند، این مقام عصمت و طهارت در آنها بود، منتها گرچه داری مراحل است، یک لحظه اینها گناه نداشتند، اولوالعزم من الرسل، اما جناب آدم که در پله اولای از رسالت و وحی است خیر، پس «و ثباتهم دون تفلت في الدعوة إلى الله» تفلتی نبود، فراری نبود، ولو عصیانی کوچک. در این جهت هم آدم ولی عزم نیست.

- [سؤال]

- تفلت: فرار کردن. یک تفلت داریم که چهره گرداندن است، یک تفلت که فرار کردن است. در لبنان که بودیم می گفتند روز عاشورا يوم الفلته است. می گفتیم چرا يوم الفلته می گویند؟ می گفتند: روزی که فرار است، سیاهها را درمی آوریم و سینه نمی زنیم. این هم بعد دوم که ما این را راجع به آدم قائل نیستیم. سوم: «و حزمهم في سبيل الدعوة إلى الله» این را هم نداشت. «و عموم شرعتهم إلى عباد الله» فرض کنید این را دارد، چه مانعی دارد؟ مگر اولوالعزم چه می خواهد بگوید؟ اولوالعزم یک عزم را می گوید یا همه را می گوید؟ همه را می گوید. آدم همه را نداشت، اکثر آنها را نداشت، بعضی ها را داشت. پس اگر آدم دارای شریعت باشد، یکی از ابعاد اینکه ولی عزم است این است که شریعت مستقله ای داشته باشد که ناسخ شریعت قبل باشد و تابع شریعت کسی نباشد. «و استقلالها عن مضي من انبياء الله» شریعت این نبی باید استقلال داشته باشد «عن مضي»، آدم «عن مضي» نداشت که استقلالی داشته باشد، قبل از او که کسی نبود. «عن مضي» یعنی اگر شریعت قبلی بوده، ایشان باید شریعت دیگری بیاورد که آن را تکمیل کند یا مقداری نسخ کند، قبل از آدم که شریعتی نبود، پس این «ثبت الارض ثم انقش» می شود. در زمان قبلش شریعتی نبود که نسخ کند و در زمان خودش هم ناسخ شریعتی نبود، در اینجا می گوید «و استقلالها عن مضي من انبياء الله بقاء شریعتهم و عزمها حتى يأتي ولي عزم آخر من الله أم إلى يوم لقاء الله» هیچ کدام نبوده است. ریسک کمی می ماند، چطور؟ این جناب

۱. طه، آیه ۱۱۵.

آدم (ع) بر حسب ادله‌ای که از قرآن استفاده می‌کنیم، ادله عقلی و فطری هم هست، قرآن متن اصلی است، باید حتماً شریعت داشته باشد، ولی آن شریعتی که برای اولوالعزم من الرسل باشد نیست. اولوالعزم عزم درونی دارند، عزم برونی دارند، عزم برونی دعوت الی الله است، ماده دعوت کتاب است. آدم هیچ‌کدام را نداشت، فقط شریعتی دارد که این شریعت عالمی هم هست و باید هم عالمی باشد. چون نمی‌شود که شریعتی برای بعضی بیاید و برای همه نیاید و الا می‌شود: «لِنَلَّا يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» که قبلاً عرض کردیم. [...]

این شریعت آدم برای تمام مکلفین بوده، اما ناسخ ما سلف نبوده، مکمل ما سلف نبوده، چون بعضی ناسخ و بعضی مکمل هستند. بعضی می‌گویند من آن را بالا می‌برم بعد هم کنار می‌روم، این نه ناسخ ما سلف بوده، چون ما سلفی در کار نبوده، نه مکمل ما سلف بوده، دلیلی هم نداریم کسی تابع ایشان باشد. مثلاً جناب ادريس آیا تابع آدم بوده؟ خير، جناب ادريس خودش نبی بوده، خودش دارای شریعت اعلای از شریعت آدم بوده، منتها همان جوابی که در آدم می‌دهیم در ادريس هم می‌دهیم؛ درست است که این جهان شمول است، الا خصوصیتی در عزم که در آدم نبود، در ادريس هم فرض کنید نبود یا بود. یا اینکه این شریعت مستقله متبوع انبياء دیگر باشد، چه کسی گفته که شریعت آدم متبوع بوده برای رسل بعدی؟ خير، آدم تشریف برد، بعد تکامل می‌شود، تبلور می‌شود، چون هر چه اجتماع وسیع‌تر بشود و احتیاجات زیاده‌تر، این تبلور بیشتر می‌شود. جناب ادريس هم آمد نسخ نکرد، چون یکی از خصوصیات ولایت عزم این است، نسخ نکرد، بالا برد. نوح اولین کسی بود که هم بالا برد هم نسخ کرد، آنچه که آدم آورد، ادريس آورد، هم بالا برد، هم بعضی احکام را نسخ کرد.

- فرمودید اولوالعزم آن است که شریعت قبل از خودش که اولوالعزم بوده، نسخ کند.
- این نیست، «ثبت الارض ثم انقش» اصلاً نبوده است.
- اگر نبوده، پس حضرت آدم چطور اولوالعزم را نسخ کرده است؟
- بنده عرض نکردم که ولایت عزم این است که شریعت ولیّ عزم قبل را نسخ کند، نه، شریعت قبلی را، چه ولیّ عزم باشد و چه نباشد، فرقی نمی‌کند، یا تکمیل یا هر دو. اینجا جناب ادريس، برای نسخ که دلیل نداریم، پس تکمیل است، چون در ابتدای بشریت است و جناب نوح که آمد هم نسخ و هم تکمیل و همان جهات عزم درونی و جهات عزم در دعوت که بزرگترین انبياء در کل انبياء که این پنج عزم در آنها جمع است،

عبارت از این پنج نفر هستند. بنابراین ما جواب آخر را که جواب چهارم است می‌گیریم، ولی باز هم روی آن فکر کنید.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».